

برگردان: دکتور لعل زاد

لندن. جنوری ۲۰۲۰

چگونگی به قدرت رسیدن احمد خان ابدالی

پیشگفتار

برگردان برگ های از کتاب ارزشمند «افغانستان. جاناتان لی. ۲۰۱۸» در مورد چگونگی به قدرت رسیدن احمد خان ابدالی و زمینه های ایجاد کشوری بنام افغانستان که نشان دهنده تاریخ سازی و جعل تاریخ توسط مورخان درباری و سرکاری خانواده محمد زایی است.

+ + +

ص ۶۶

ظهور ابدالی ها در صحنه سیاسی به حیث موکلان یک سلطنت شیعه و پارسی تا اندازه زیادی توسط تاریخ نگاران افغان رنگمالی گردیده و توسط مورخین غربی نادیده گرفته شده است. چون برای افغان های بویژه سلطنت طلب شرم آور بوده است؛ زیرا حکومت های پی در پی اوایل سده بیستم بصورت آگاهانه/عمدی یک هویت ملی ساختگی/جعلی بر سه بنیاد را تشویق و ترویج می کردند:

۱. پابندی سلطنت/سلسله درانی به مذهب سنی-حنفی که در مواردی با احساسات ضد شیعه و ضد پارسی همراه بوده است؛

۲. پشتونیت (پشتون گرایی) و زبان پشتو؛

۳. مقاومت و استقلال خواهی افغان ها در برابر قدرت های امپریالیستی و منطوقی بشمول پارس/ایران.

چون تمام این ستون ها بر بنیاد های نادرست و غلط استوار بودند، تاریخ نویسان افغان مجبور به بازنویسی/بازسازی کامل تاریخ برای افغانستان شدند.

یک دلیلی که مورخان افغان سال ۱۷۴۷ را بنیاد افغانستان معاصر خواندند، اجتناب از مراجعه به اتحاد دونیم سده پیش سدوزی-صفوی است. این تاریخ همچنان حقیقت ناگوار دیگری را نادیده می گیرد که کندهار پیش از ۱۷۴۷ برای چندین دهه یک بخش جدا ناپذیر ولایت خراسان پارس/ایران بود و ابدالی ها یک قبیله پارسیوان بودند (در حالیکه سلطنت طلبان افغان آن را پایتخت دودمانی و معنوی افغانستان تبلیغ می کردند)...

ص ۱۰۳ - ۱۱۵

این گزارش مورخان که احمد خان به حیث نگهبان/محافظ نادر شاه افشار خدمت می کرد، مورد شک و تردید قرار دارد... عملکرد او پس از کشته شدن شاه و هم پس از آنکه وارد خیمه او شد، نیز مشکوک است. او به عوض برخورد احترام آمیز با جسد شاه، مهر شاهی را از دست جدا شده ای شاه برداشته و الماس کوه نور را از بازوی او دزدی می کند. این اقدام به ندرت می تواند نشان دهنده ای کنش یک فرمانده وفادار باشد، همچنان که دزدی این دو نشان شاهوار بوضوح آگاهانه بوده و با درک کامل از اهمیت آنها صورت گرفته است. انگشتر خاتم علامت مهر شاهی و الماس کوه نور با ارزش ترین جواهرات تاج شاهی مغولان، رابطه درازمدتی با دودمان های مسلمان هند شمالی داشت.

این الماس در اول توسط سلاطین خلجی دهلی پس از شکست یک راجای هندو بدست آمد و قطعه ای اصلی تاج امپراتوری آنها شد. این گوهر بعدا بخشی از جواهرات تاج شاهی سلاطین لودی و پس از شکست آنها در پانی پت در اختیار ظهیرالدین بابر، موسس دودمان مغول قرار گرفت. شاه جهان الماس کوه نور را در یکی از چشم های تاج و تخت طلوس مشهور خود گذاشت. الماس کوه نور برای حاکمان مسلمان دهلی نماد حاکمیت آنها در بالای هند شمالی بود: حتی گفته می شد که پادشاهی که مالک آن باشد، بر جهان حاکم خواهد بود. پس از آن الماس کوه نور در اختیار حاکمان درانی قرار گرفت، تا اینکه شجاع الملک نواسه احمد شاه مجبور شد که آن را در اختیار رنجیت سنگه، مهاراجه سیکه قرار دهد. پس از شکست سیکه ها در ۱۸۴۹ و فروپاشی سلطنت آنها، کمپنی هند شرقی آن را به عنوان غنیمت بدست آورد. این الماس سرانجام بازتیرا شد (۱۸۵۲) و در تاج شاهی

ملکه ویکتوریا قرار داده شد. الماس کوه نور حالا در تاج ملکه برتانیه قرار دارد، تاجی که الیزابت، شهبانوی مادر بر سر می گذاشت...



گرچه مورخان افغان تلاش کردند تا دستبرد کوه نور را با ادعای اینکه بانوی نادر آن را در مقابل محافظت او از تجاوز سربازان پارس به احمد خان هدیه داد، مشروع جلوه دهند. اما هیچ گونه اسناد و شواهدی برای تایید این ادعا وجود ندارد...

وقتی احمد خان به کندهار رسید، قرارگاه خود را در چمن سنجر، احتمالا میدان رژه نظامی نادرآباد، برپا نموده و زمینه را برای اعلان پادشاهی خود آماده ساخت. اینکه پس از رسیدن احمد خان به کندهار واقعا چه رخ داده است، در افسانه های سبک آرتوری پوشانیده شده است. در حقیقت، شمار کمی از حوادث دیگر در تاریخ افغانستان معاصر با چنین اسطوره سازی همراه بوده است. در نتیجه، وقایع تاریخی پیرامون ایجاد سلطنت مستقل کندهار توسط احمد خان در غبار داستان های مهیج و عاشقانه ای ناپدید گشته که بدون هیچ گونه نقدی توسط مورخان افغانی و غربی در دهان مردم گذاشته اند.

بربنیاد این روایت های افسانوی، وقتی احمد خان به کندهار رسید، تمام رهبران قبیلوی را در یک مجلس بزرگ یا «لویه جرگه» جمع نمود تا شاه را انتخاب کنند. ادعا می شود که

این مجمع شامل کلیه قبایل پشتون «افغانستان» و همچنان رهبران بلوچ، اوزبیک و هزاره های شیعه بود. این مجمع بعداً با اتفاق آرا احمد خان به عنوان شاه «انتخاب» کرد... براساس این داستان، صابر خان بعداً خوشه گندم یا جو را برداشته و بر دستار احمد خان نصب نمود و او را به حیث شاه اعلان کرد!

این نسخه ای وقایع چنان پیچانیده شده است که حتی گنداسنگه و عمرکمال خان این داستان را حرف به حرف تکرار می کنند؛ با اعتراف به اینکه هیچ سند و مدرکی برای تایید آن وجود ندارد... «گزارشات اولیه» شامل تاریخ محمود الحسینی، مورخ رسمی دربار احمد شاه است که نسخه بسیار متفاوت وقایع و مواردی را ارائه می دهد که با گزارشات گردشگران اروپایی در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم مطابقت دارد...

احمد شاه به دنبال به غنیمت گرفتن خزانه/عواید سند (کاروان بزرگ نظامی دارای حدود ۲ کرور یا ۲۰ میلیون روپیه، حدود ۱۲ هزار غلام قزلباش زیر فرماندهی تقی بیگ خان شیرازی حاکم سند، یک فیل خانه، نواب نصیر خان حاکم مغولی کابل)، یک شورای نظامی ۹ نفری تشکیل داد که ۷ نفر آنها فرماندهان اولس ابدالی نادرشاه افشار بود. نام های این هفت امیر عبارتند از نورمحمد خان علیزی، عبدالله خان ایوبزی، شاه ولی خان بامیزی، حاجی جمال خان بارکزی، موسی خان اسحاقزی (با نام مستعار دنگی)، نصارالله خان نورزی و محبت خان پوپلزی. عضو هشتم شورا نماینده اولس غلزی توخی بود که در لشکر نادرشاه می جنگید و یگانه نماینده غیرافغان، نصیرخان قلات مربوط به قوم براهوی بود که در خدمت نادرشاه قرار داشت. هدف آنها از این مجلس مشورتی پیش از اعلان یک سلطنت مستقل سدوزی، مذاکره بر سر تقسیم مقام های دولتی در میان خودشان بود.

مورخان قومگرا و همچنان اکثر اروپاییان ادعا دارند که این جلسه در زیارتگاه شیرسرخ برگزار شد. با آنکه منابع آن عصر هیچ ذکری از این مکان ندارد و مطمئناً افسانه ای است که در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم اختراع شد تا مشروعیت محمدزی ها را تقویه کند؛ چون شیرسرخ مکانی است که حاجی جمال خان بارکزی مؤسس سلسله آنها در آن دفن است. شیرسرخ یک زیارتگاه کوچک تک گنبدی بود که برای تجمع چنین یک

جلسه با اهمیت نمی توانست مکان مناسب باشد. به گمان اغلب جلسه شورای نظامی در خیمه خود احمد خان دایر شده بود، جاییکه محرمیت آن تضمین بوده و در صورت بروز مشکلات، دسترسی به «غازیان» ممکن بود. این ۹ فرمانده نظامی در جریان چند روز در باره سهم خود در سلطنت چانه زدند تا به توافق برسند؛ احمد خان امتیازاتی برای آنها واگذار شد، بشمول معافیت دایمی طوایف فرماندهان حاضر از پرداخت مالیات و خدمت سربازی اجباری. آنها و ورثه آنها نیز حق دارند که عضو شورای قبیله‌ی سلطنتی باشند. در عوض، فرمانده اولس موافقه کردند تا خراج نظامی در صورت وقوع جنگ را تامین کنند. نورمحمد خان علیزی که هنوز شخص قدرتمندی بود، با انتصاب به عنوان «میرافغانیه»، از دست دادن رتبه و جایگاه خود را تامین کرد.

حاجی جمال خان بارکزی حق احمد خان به تاج و تخت را به چالش کشید و خواستار این شد که او به عنوان شاه شاخته شود؛ چون بارکزی پرشمار ترین و قدرتمند ترین طایفه ابدالی در منطقه هلمند و کندهار بود. اعتبار حاجی جمال با توجه به بزرگسالی و زمینداری او – چون نادرآباد نیز در زمین های او آباد شده بود – و هم چنان ادای حج در مکه بیشتر بود. در حالیکه احمد خان در اوایل بیست سالگی قرار داشته و در کندهار نابلد بود، چون او در ملتان تولد و بزرگ شده بود. افزود برآن، احمد خان از طایفه سرمست خیل سدوزی بود که اجدادش حاکمان هرات بودند، نه کندهار. یگانه آشنایی احمد خان با کندهار این بود که ۷ سال را در زندان کندهار سپری کرده بود...

مناقشه میان این دو پس از چند روز گفتگوی داغ حل شد. در پایان احمد خان به قرآن سوگند یاد کرد که حاجی جمال و ورثه او بصورت دایمی مقام «وزیر» یا نخست وزیری را در صورت تعیین او به عنوان شاه کمایی خواهد کرد. بدین معنی که او پس از شاه مقام دوم را دارا بوده و از نگاه عملی تقریباً داری عین قدرت می باشد، چون این وزیر است (نه شاه) که تمام امورات روزمره سلطنت را به پیش می برد. با آنهم مبارزه قدرت میان خانواده حاجی جمال و احمد شاه به کشتار و جنگ های داخلی انجامید. سرانجام اولاده

حاجی جمال خانواده احمد شاه را سرنگون ساخته و دودمان محمد زایی خود را ایجاد کردند.

پس از توافق نهایی، صابرشاه پیر روحانی احمد شاه دعا نموده و به عباره محمود الحسینی، «یگ گیاه سبز را برداشت و در کلاه احمد شاه نصب کرد و به این ترتیب او را پادشاه اعلان کرد». بعداً، مورخان محمد زایی در سده بیستم این گزارش کوتاه را دگرگون ساخته و به یک تاج گذاری مفصل تبدیل کردند. گیاه سبز در عصر امیرحبیب الله (۱۹۰۱ - ۱۹۱۹) به خوشه جو یا گندم تبدیل شد و به عنوان نماد اصلی نشان سلطنتی در پرچم ملی، پُست ها، سکه ها و نامه های رسمی دولت ظاهر شد...



میر غلام محمد غبار در سال های ۱۹۴۰ در تاریخ احمد شاه خود حتی یک نقاشی عاشقانه توسط عبدالغفور برشنا هنرمند مشهور سده بیستم را نیز شامل کرد که نشان دهنده تاج گذاری صابرشاه با یک خوشه طلایی بر سر احمد شاه است... به خوشه گندم چنان مرتبه بزرگ دادند که حتی آن را در یک تصویر حلقوی در خرقه مبارک، مقدس ترین مکان کندهار استفاده کردند. این نشان چنان در عمق فرهنگ قومگرایان افغانستان جاسازی شده که در اواخر سال های ۱۹۷۰، حکومت کمونیستی نورمحمد تره کی آن را در بالای پرچم ملی نصب کرد...



مسخرگی بیشتر برای افغان ها در ارتقای صابرشاه معادل اسقف اعظم کانتربوری است؛ چون تا جایکه به سلسله معنوی قبیله ابدالی یا ساحه کندهار مربوط می شود، او نه تنها هیچ چیزی نبود، بلکه یک شرمساری بود... در حقیقت، صابرشاه یک عارف دوره گرد و خواب گزار بود و ادعا داشت که می تواند آینده را پیشگویی کند... صابرشاه حتی پشتون نبود، بلکه یک پنجابی و از لاهور بود، در حالیکه غلام محمد غبار و دنباله روان او ادعا کردند که او از کابل بود.

صابرشاه در لاهور تولد شد و نام اصلی او رضا شاه بود. قویا فرض می شود که او شیعه بوده و در اوایل به حیث «نعلبند» کار می کرد. رضا چند سال پیش از اشغال لاهور توسط نادر افشار، نام خود را به صابر تغییر داد و مصروف فال-بینی گردید. او مانند سایر «فقیران» زمان، خود را به ارتش پارس وصل کرد، جایکه حرفه و مهارت نعلبندی او و ادعای قدرت پیش-بینی او فوق العاده خریدار داشت. احتمالاً وقتی نادر در لاهور بود، صابر با احمد خان دیدار داشته و او این جوان سدوزی را چنان مجذوب کرد که او را طالع-بین شخصی خود ساخت؛ چون او به احمد خان گفته بود که روزی پادشاه خواهد شد. رابطه میان احمد شاه و صابرشاه در ۱۷۴۷ به چنان درجه ای از صمیمیت و خودمانی

می رسد که برای برخی ها بیرون از محدوده نزاکت است. کمی پس از تاج گذاری، یکی از ندیمان که با تعدادی وارد دربار می شود، با دیدن صابرشاه که «از سر تا پا برهنه و خاک آلود است»، در کنار او قرار داشته و احمد شاه با دست های خود او را از یک بشقاب شاهی تغذیه می کند، به حیرت می رود...

«انتخاب» احمد خان به حیث شاه در یک جلسه ۹ فرمانده نظامی که بعداً توسط گزارشات قومگرایان یک جلسه بزرگ ملی یا «لویه جرگه» نامیده شد و حتی ادعا گردید که چنین مجلسی یک روش باستانی و عنعنوی پشتون ها در انتخاب روسای دولت است. این ادعا هیچ گونه توجیهی نه در منابع آن عصر دارد و نه در داستان های فرهنگی. قبایل پشتون هیچ شاهی را انتخاب نکرده اند، چون آنها هرگز سیستم سلطنتی نداشته اند. حتی ساختار «ملک» و «میرافغانیه» نیز توسط قدرت های امپریالیستی غالب بالای آنها تحمیل شده است، با آنکه ابدالی ها شاید «میرافغانیه» خود را نامزد کرده باشند تا توسط حاکمان صفوی یا مغولی کندهار تایید گردد. دلچسب اینکه هیچ قبیله دیگر افغان در این تقرر ها سهمی نداشته اند. در موارد زیادی «میرافغانیه» کاملاً توسط حاکم صفوی تعیین شده است که یا درخواست های رهبران ابدالی را نادیده گرفته اند و یا رد کرده اند.

قبایل افغان رسومات گوناگونی در رابطه به تعیین روسای طوایف یا قبیله دارند، در حالیکه بعضی ها فقط نامزدی چنین افراد را برای مقاصد معین مانند رهبری قبیله به هنگام جنگ و یا حل یک مناقشه داخلی انجام می دهند. بیشتر قبایل افغان بصورت طبیعی مخالف هر گونه حکومت مرکزی بوده و قویاً خواستار خودمختاری اند؛ چنانکه امیران افغانستان بهای آن را در موارد گوناگونی پرداخته اند. وقت و زمان برگزاری یک «جرگه» قبیلوی همیشه قبلاً اعلان شده و مجلس بصورت عنعنوی در فضای آزاد دایر می شود تا از هرگونه معامله مخفی جلوگیری گردد. تمام مردان بالاتر از سن ۱۸ حق اشتراک و صحبت در آن را دارند؛ در حالیکه دیگران/بیگانان حق اشتراک در آن ندارند، مگر اینکه دعوت شوند.

هیچ یک از منابع پارسی متذکره در بالا حرفی در باره «جرگه» ندارد. به گونه مثال، محمود الحسینی از واژه عمومی پارسی «مجلس» استفاده کرده است، یک اصطلاحی که در سده نهم ماندار شده است، وقتی الفنستون آن را ۶۰ سال پس ثبت می کند. مفهوم جدیدد لویه جرگه در قوانین اساسی پی در پی از سال های ۱۹۲۰ بدینسو ایجاد شده و هیچ وجه مشترکی با رسوم بومی پشتون ها ندارد، بلکه ساخته ای شماری از سلطنت طلبان- قومگرای افغان است. لویه جرگه به عوض اینکه ربطی به شماری از رسومات تساوی گرایانه باستانی پشتون ها داشته باشد، در واقعیت از مدل های پارلمانی ترکی اشتقاق شده و یگانه ربط آن با هویت پشتون ها واژه «لویه» است؛ زیرا حتی «جرگه» نیز یک واژه پارسی است، نه پشتو.

شورای نظامی ۹ نفری که احمد شاه را به عنوان شاه «انتخاب» کرد، در تضاد با «جرگه» عنعنوی پشتون هاست. این قضیه کم و بیش پیش از رسیدن احمد خان به کندهار حل و فصل شده و شورا بصورت پنهانی و بدون هرگونه نمایندگی از اشرافیت موجود ابدالی برگذار گردیده بود. به غیر از یک غلزی توحی، هیچ قبیله افغان دعوت نشده بود یا اشتراک نداشت. همچنان هیچ نماینده ای از نهاد های مذهبی «علما» در آن اشتراک نداشت تا تایید مشروعیت احمد شاه مطابق به شریعت اسلامی باشد. صابرشاه واجد شرایطی نبود که این نقش را ایفا کند، چون او هیچ گونه اعتبارنامه رسمی اسلامی نداشت. حادثه ۱۷۴۷ یک کودتای نظامی توسط یک گروه کوچک بود و نمونه های دیرینه ای را تکرار کرد که در آن فرمانده یک نیروی غلام با بهره گیری از ضعف حکومت مرکزی انشعاب نموده و سلطنت مستقل خود را ایجاد کردند.

سرانجام، این ادعا که وقتی احمد خان پادشاه شد، نام خوادگی خود را به «دُر دُرانی» تغییر داده و فرمان داد که قبیله ابدالی پس از این بنام درانی شناخته شود نیز بی بنیاد است؛ چون باور بر این است که این تغییر نام در نتیجه خواب صابرشاه بوده است. در حالیکه لقب دران و تغییر نام قبیله چندین ماه پس و توسط حضرت میان عمر بابا، «پیر» چمکنی در نزدیک اتک برای احمد شاه داده شد.

وقتی احمد شاه تایید شورای نظامی را بدست آورد که شاه باشد، در صدد تامین سوگند وفاداری از نخبگان قبیله‌ای و مذهبی منطقه گردید. جارچانی فرستاد و این شخصیت‌ها را به «دربار» عمومی فراخواند. وقتی آنها جمع شدند، احمد شاه در پیشگاه آنها حاضر گردید، احتمالاً با «جیغه» شاهی که بدون شک بخشی از چپاول دهلی یا خیمه نادرشاه باشد. به اطلاع حاضرین دربار رسانیده شد که احمد شاه پادشاه کندهار مستقل است، در حالیکه «غازیان» احمد شاه که به گونه ستراتیژیک بدور مجلس صف کشیده بودند، شمشیرهای خود را در برابر سپرهای خود کوبیده و اعلان کردند که هیچ شخص دیگری شایسته پادشاهی نیست. رهبران بعداً پیشتر رفتند و بیعت خود را به حاکم سدوزی ابراز داشتند. این رویداد چنان مدیریت شده بود که هیچ صدای اعتراضی وجود نداشت؛ چون موجودیت هزاران سرباز، توپخانه و فیل‌های جنگی همگان را متقاعد ساخته بود که تسلیم شدن امن‌تر از اعتراض کردن است...

شماری از مورخان جدید گفته‌اند که یک هزاره در دربار حضور داشت، در حالیکه چنین نیست؛ او نه یک هزاره شیعه از هزاره جات، بلکه درویش علی خان «بیگلربیگی» هزاره سنی ایماق بود. طوریکه دیدیم، او در زیر پرچم نادرشاه جنگیده و برای مدت کوتاهی حاکم هرات بود. نصیرخان «بیگلربیگی» کلات نیز در مراسم «تحلیف» حاضر بود، چون کلات تابع حاکم کندهار بود. نصیرخان یگانه غیرافغان بود که در «مجلس» ۹ نفری شاه حضور داشت. بنابراین، ادعاهای بعدی مبنی بر اینکه احمد شاه توسط تمام قبایل پشتون افغانستان انتخاب شده است، هیچ گونه بنیادی در منابع آن زمان نداشته و این نیز افسانه‌ای دیگری است که در طول سال‌ها در مورد «تاج‌گذاری» او افزوده شده است.

این امر معمول که احمدشاه بنیانگذار افغانستان معاصر است نیز کاملاً بی‌مورد است. چون تا جاییکه به احمد شاه و معاصران او ارتباط دارد، افغانستان قلمروی بود زیر سلطه قبایل خود مختار افغان، یعنی کمر بند قبیله‌ای پشتون که امروز در سرحدات افغانستان-پاکستان قرار دارد، منطقه‌ای که در ۱۷۴۷ اکثراً بیرون از حاکمیت احمد شاه قرار داشت.

در حقیقت، احمد شاه و جانشینان او هیچ نام مشخصی برای سلطنت خود نداشتند، عدم آن چیزی که توسط هیئت الفستون در ۱۸۰۸ - ۹ ذکر شده است. الفستون در رابطه به این قضیه، نام قلمرو را بصورت دلخواه «سلطنت کابل» می گذارد؛ چون در این زمان کابل پایتخت سلطنت بود، نه کندهار. با آنهم او واژه «افغانستان» را برای کمر بند قبیلوی پشتون و قلمرو درانی در مجموع به کار می برد. به دنبال آن، اداره امپریالیستی برتانیه در هند با استفاده از نمونه الفستون واژه افغانستان را برای تمام سلطنت زیر حاکمیت درانی به کار می برد، با آنکه پس از اشغال پنجاب توسط سیکه و برتانیه، بیشتر از نیم افغانستان اصلی در جانب سرحدات هندی قرار دارد...

ص ۶۸۴ - ۶۸۵

ظهور افغانستان به حیث یک دولت-ملت و بقای آن یک داستان قابل توجه است؛ زیرا زندگی سیاسی پر آشوب کشور و سرحدات استعماری موجود آن فاقد اعتبار تاریخی یا انسجام و چسبندگی است. افغانستان محصول مجموعه ای از حوادث و شرایطی است که اساساً در اثر تجزیه امپراتوری های صفویان (پارس)، مغولان (هند) و اوزبیکان (آسیای مرکزی) و فتوحات نادر افشار شکل گرفت و متعاقباً با ظهور قدرت های برتانیه در هند و روسیه در آسیای مرکزی ماندگار شد و تداوم یافت. بنمایه سلطنت ایجاد توسط احمد شاه درانی که در آستانه فروپاشی قرار داشت، در زیر قیمومیت برتانیه، به گونه ای بازتعریف و سرحدات آن بازسازی گردید و دولت-ملتی بوجود آمد که کمترین شباهت با کمر بند قبیلوی افغانستان پیشاستعماری و یا سرحدات تاریخی، ژئوپولیتیک پساستعماری نداشت. نتیجه آن ایجاد یک واحد سیاسی ناپایدار و پارچه-پارچه هم از نگاه حاکمان و هم از نگاه جامعه در مجموع بود.

مورخان غربی و افغان های سلطنت طلب-قومگرا ادعا دارند که تهداب افغانستان معاصر با «انتخاب» احمد شاه درانی در کندهار در ۱۷۴۷ گذاشته شد و بنیاد آن را یک سلطنت افغانی یا پشتونی تشکیل می داد. این روایت، عوامل کلیدی تاریخی را که موجب ظهور سلطنت درانی گردید، نادیده می گیرد و این واقعیت آزار دهنده را ماستمالی می کند که

ابدالی ها و سلطنت آنها اساسا پارسیوان بودند. اتحاد با صفویان پارس مسلما عنصر کلیدی ای بود که ظهور هر دو سلسله ای هوتکی ها و سدوزی ها را تسهیل کرد؛ چون ابدالیان شهرنشین کندهار با وجود اینکه افغان نامیده می شدند، با یک لهجه محلی پارسی صحبت می کردند. در حقیقت و با احتمال زیاد خاستگاه قومی ابدالیان باید مردمان پارسی-زبان قرون وسطای غور و غرجستان بوده باشد.

اتحاد سدوزی با سلطنت صفوی پارس به خاطر مبارزه قدرت در میان هند مغولی و پارس صفوی برای کنترل شهر سرحدی کندهار بود. عین رقابت ژئوپولیتیک باعث درگیری داخلی در بین بارکزی و سدوزی بر سر رهبری قبیله ابدالی گردید، رقابتی که در زمان سلطنت احمد شاه درانی ماندگار شد و نقش مهمی در تضعیف و زوال سلطنت بازی کرد. دشمنی دیرینه در بین طوایف سدوزی... که محصول مبارزه قدرت در میان صفویان-مغولان بود، توسط احمد شاه به پیش برده شد و سرانجام باعث زوال سلطنت او گردید...

عنصر فراموش شده ای دیگر در ظهور سلطنت احمد شاه، اهمیت ملتان است. این شهر پیشرفته ای مغول در شمال هند تاثیر بسزایی بر سدوزی ها داشت – در واقعیت حاکمان هرات از نگاه فرهنگی بیشتر ملتانی بودند، تا اینکه هراتی یا واقعا افغان باشند. احمد شاه در این شهر تولد و بزرگ شد، دربار و جانشینان او در موارد زیادی بازتاب دهنده نفوذ مغولان و هندیان بودند. مشاور معنوی شخصی احمد شاه یک درویش لاهوری بود، پروتوکول های دربار سدوزی بر اساس مدل های مغولان و صفویان بودند؛ مقامات زیاد دربار دارای القاب ترکی بودند. افزود بر آن فتوحات سلسله هوتکی و احمد شاه بدین معنی است که پسران و دختران زاده شده در خانواده های حاکمان و نخبگان قبیلوی فرزندان مادران هندو، پارسی، قزلباش، مغول، کافر و حتی ارمنی بودند...